

# ژرژ سیمنون\*

ترجمه نازلی صولت قشقای



## یک نویسنده بزرگ واقع‌گرا

سیمنون نه فقط به دلیل داستان‌های پلیسی فراوانش و آفریدن چهره‌ای چون بازرس میگره، شهرت دارد بلکه در مقام ترسیم‌گر اماکن و فضاهایی بس متفاوت، و آن نیز با یک رنگ‌آمیزی دقیق و مشخص نیز معروف است؛ از آداب و رسوم متفاوت می‌نویسد و به توصیف زبان گروه‌های متفاوت اجتماعی – به ویژه طبقات متوسط و دشواری‌های خانوادگی پرشمار آن‌ها – می‌پردازد. به علاوه برای هر داستانی که خلق می‌کند، فضای آن حوزه را نیز به نحوی واقعی بازسازی می‌کند؛ فضایی مشابه نوعی واقع‌گرایی شاعرانه که مشخصه سینمای فرانسه در سال‌های دهه ۱۹۳۰ است؛ شهرهایی آکنده از مه و باران، با آدم‌هایی ترجمانگیز که به سوی سرنوشتی تراژیک رهسپارند. دنیایی را که ترسیم می‌کند، دنیایی تیره و تاریک است ولی این تیرگی و تاریکی به خاطر بخشی از انسانیت نهفته در وجود هر انسان – حتی اگر یک قاتل نیز باشد – تا حدودی تلطیف می‌شود.

\* به نقل:

*Itinéraire Littéraire, Tom I., 1900-1950, Hatier, 1991, pp. 224-225.*

## دوره جوانی در لیژ

ژرژ سیمنون در سال ۱۹۰۳ میلادی در لیژ، یکی از شهرهای قسمت والون بلژیک به دنیا آمد و دوران کودکی و نوجوانی خود را نیز در همان‌جا گذراند.

داستان «نَسَب» (۱۹۴۸) او بازتاب نسبتاً دقیقی از این دوره را در خود دارد. خانواده‌اش از طبقه متوسط بود. پدرش حسابدار یک شرکت بیمه بود و مادر حریصش نیز اطاق‌های خانه را به مستأجران اجاره می‌داد. پس از آن که پدرش دچار بیماری سختی می‌شود، ژرژ تحصیلاتش را رها کرده، به روزنامه‌نگاری روی می‌آورد.

## نویسنده‌ای پرکار

در سال ۱۹۲۲ سیمنون با همسر آینده‌اش در پاریس سکنی گزید. با اسامی مستعار گوناگونی به نوشتن داستان‌های عاشقانه، رمان‌های عامه‌پسند و همچنین خبرنگاری برای جراید مختلف مشغول شد. در همین ایام با یک قایق در رودخانه‌های فرانسه گردش کرد و همچنین سفری به دور دنیا در سال‌های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۵ انجام داد. تمامی مکان‌هایی را که بعداً در داستان‌هایش به کار برد، در همین سفرها به خاطر سپرد.

**پی‌تر لوئتن** (۱۹۳۱) – اولین اثری که در آن بازرس میگره ظاهر می‌شود – در پاریس و پس از تبلیغات فراوان، در جریان یک مجلس رقص که در آن از حاضران انگشت‌نگاری می‌شد، به عموم معرفی شد. طولی نکشید که سیمنون شهرت بسیار یافت؛ خلایقیت او در نوشتن شگفتی‌آفرین بود.

در فاصله سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۷۲ صد و نود و سه داستان می‌نویسد که آن‌ها را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: برخی جنایی هستند با نقش اصلی بازرس میگره و برخی نیز داستان‌هایی در یک فضای تیره و سنگین که در آن‌ها انسان‌ها به سرنوشتی شوم و محتوم گرفتارند؛ فضایی که برای این داستان‌ها انتخاب می‌کند همان فضای دوران کودکی اوست؛ فضایی تیره و تاریک با رودخانه‌ای که با آسمان مه‌آلود یکی می‌شود؛ محیطی آکنده از رمز و راز که خود گاهی باعث فاش شدن رازها می‌شود.

در فاصله سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۵ سیمنون با همسر دوم خود در امریکا زندگی کرد. بعد به فرانسه بازگشت و آخرین روزهای زندگانی‌اش را نیز در سویس سپری کرد. در سال ۱۹۷۴ تصمیم گرفت که دیگر داستان ننویسد. از همسر دوم خود نیز جدا شد و به لوزان نقل مکان کرد. با ترزا – همراه جدید زندگی‌اش – زندگی ساده‌ای را آغاز کرد که با خودکشی دخترش ماری ژو، آرامش آن نیز به هم ریخت.